

هو العليم

ساعات و لحظات آخر حیات پیامبر ۲

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين

حسينی طهرانی

امام شناسی، جلد ۱۳

ابن اَبی الحدید می گوید: افرادی که با عُمَر و جماعتش وارد خانه فاطمه شدند عبارت بودند از: اُسَید بن حُضَیر و سَلَمَة بن سَلَمَة بن قُرَیش، و قَیس بن شماس، و عبدالرَّحمن بن عَوْف، و محمَّد بن مَسَلَمَة و این همان کسی است که شمشیر زُبَیر را گرفت و شکست.^۱

اینها مردمان معروف و مشهور و سرشناس بودند که با اقدامشان، توده عوام مردم، گول خورده و چون سیاهی لشکر به دنبالشان دویدند. حرکت به سوی کفر و ضلالت و ارتداد از محور ولایت که روح و حقیقت نبوت بود، فقط توسط چند نفر صورت گرفت و بقیه مردم چون هَمَجَّ رَعَاعٌ از آنها پیروی نمودند.

امر رسول خدا به خروج وجوه مهاجرین و

^۱ شرح نهج البلاغة» ۴ جلدی، ج ۲، ص ۱۹.

برای نوجوانی به نام اُسامه لُوی جنگ می بندد و او را فوراً مأمور به خروج از مدینه می کند و امر حتمی و جدی صادر می نماید که: تمام این وجوه و سرشناسان، که یکایک نام می برد، باید در تحت لُوی اُسامه بیرون روند. این تأکید و ابرام و اصرار بعد از اصرار، و لعنت بر تخلف کنندگان از لشکر اُسامه با این فوریت و تشدید فقط و فقط برای آن است که رسول خدا که خود را در آستانه مردن می بیند، مدینه را از شرّ وجود این مدعیان و دایگان مهربانتر از مادر خالی کند و زمینه را به تمام معنی برای برقراری و استقرار حکومت و ولایت امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السلام آماده و مهیا سازد تا امر خلافت بدون هیچ منازعی بر او تحقق گیرد و خاری سدّ راه نباشد.

آیا حرکت دادن این سپاه عظیم به سرداری نوجوانی همچون اُسامه که پیران و سالخوردهگان را در زیر پرچم و فرمان او قرار داده و به فوریت امر به حرکت و خروج می کند، جز این غرض و منظور،

ابن سعد در «طبقات» می گوید: در اواخر ماه صفر از سنه دهم از هجرت روز چهارشنبه رسول خدا صلی الله علیه وآله ابتدای مرضش بود که تب کرد و سردرد گرفت. چون روز پنجشنبه شد با دست خود لوائی برای اسامه بست و گفت: در راه خدا جنگ کن و با کافرین به خدا مقاتله نما!

اسامه از مدینه بیرون رفت و در جُرف آماده جمع آوری سپاه شد. رسول خدا از هیچ یک از جوه و سرشناسان صرف نظر ننمود مگر آنکه او را به این غزوه و تحت لوای اسامه فرا خواند که میانشان ابوبکر، و عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ، و ابوعبیده جراح، و سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، و سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ، و قَتَادَةُ بْنُ نَعْمَانَ، و سَلِمَةُ بْنُ أَسْلَمٍ بن حَرِيش بودند. در اینجا جمعی سخن به اعتراض گشودند و گفتند: این

^۱ در «غایة المرام» ص ۶۰۲ تا ص ۶۰۶ باب ۷۵ و ۷۶ از طریق عامه دوازده حدیث و از طریق خاصه یک حدیث درباره جیش اسامه آورده است که رسول خدا در آن ابوبکر و عمر و عثمان و ابوعبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و طلحة و زبیر و غیرهم را قرار داده بودند؛ و درباره آنان که از جیش اسامه تخلف نمودند، و درباره گفتار رسول خدا که: إذا بویع لخلیفین فاقتلوا الآخر منهما، و این درباره ابوبکر روایت شده است، ذکر نموده است.

نوجوان را بر مهاجرین اولین امارت و ریاست می دهد. رسول خداصلی الله علیه وآله به شدت خشمگین شد و در حالی که دستمالی بر سر بسته بود و قطیفه‌ای بر دوش افکنده بود بیرون شد و بر منبر رفت و حمد و ثنای خداوند را بجای آورد و سپس گفت:

أَمَّا بَعْدُ: ای مردم این گفتار چه سخنی است که از بعضی از شما درباره امارت اسامه به من رسیده است؟! شما که اکنون بر امارت او به من طعن می زنید و ایراد می گیرید، همانهایی هستید که قبلاً بر امارت پدرش زیدبن حارثه طعن زده، خرده می گرفتید! سوگند به خدا او لایق امارت بود و اینک پسرش پس از او لایق امارت است، و اسامه از محبوبترین مردمان نزد من است. اسامه و پدرش حقاً نشانه و علامت هر خیری هستند. شما سفارش و وصیت مرا درباره وی به خوبی پذیرید! چون اسامه از خوبان شماست.^۱

^۱ ابن سعد در «طبقات» ج ۲، ص ۲۴۸ تا ص ۲۵۰ در تحت عنوان ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله في مرضه لأسامة بن زيد رحمه الله، پنج روایت درباره تأکید و اصرار حضرت رسول اکرم به اسامه در تجهیز جیش

این بگفت و از منبر فرود آمد و این در روز شنبه بود.

کم کم حال پیغمبر سنگین می شد و پیوسته می فرمود: **أَنْفِذُوا بَعْثَ أُسَامَةَ** ^۱ «سپاه اسامه را حرکت دهید! سپاه اسامه را روان سازید! سپاه اسامه را بیرون برید!»

ابن هشام در «سیره» آورده است که: رسول خدا صلی الله علیه وآله دید که مردم در حرکت به سوی جیش اسامه کندی می نمایند. در حالی که در شدت مرض خود بود دستمالی بر سر بسته، و از منزل بیرون شد، تا بر روی منبر نشست؛ و مردم گفته بودند درباره امارت اسامه: جوان تازه‌ای را بر تمام

روایت کرده است و از جمله همین روایت است و از جمله روایتی با سند خود از عروة بن زبیر ذکر می‌کند که او گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله اسامه را برای جنگ برانگیختند و او را امر کردند تا با اسبان جنگی تا بَلْقَاءَ همان جائی که پدرش و جعفر کشته شده بودند برود. اسامه و اصحابش مجهز حرکت شدند و لشکرگاه خود را در جُرف قرار دادند. در این حال پیامبر مریض شد و بر حال مرض بود سپس فی الجمله راحتی در خود احساس کرد، در این حال دستمالی بر سر بسته از منزل بیرون رفت و گفت: **أَيُّهَا النَّاسُ أَنْفِذُوا بَعْثَ أُسَامَةَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ**. ثم دخل النبي صلی الله علیه وآله فاستعزَّ به فتوفَّى رسول الله صلی الله علیه وآله. «ای مردم! جیش اسامه را حرکت دهید! سه بار فرمود. آنگاه داخل منزل شد و از شدت درد بیهوش شد و از دنیا رحلت کرد.»

^۱ طبقات «طبع بیروت ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۹۰»

مهاجرین و أنصار حاکم کرده است. پیامبر حمد و ثنای خداوندی را بجای آورده آن طور که خداوند سزاوار حمد و ثنا بود، و سپس گفت: ای مردم لشگر اسامه را حرکت دهید! سوگند به جان خودم که شما همین ایرادی را که درباره پدرش داشتید درباره او دارید. او مرد لایقی است برای ریاست لشگر همانند پدرش که لایق بود.^۱

خطبه رسول خدا در تمسک به ثقلین

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله از منبر پائین آمد و مردم در رفتن و تجهیز لشکر سرعت کردند.^۲ ابن سعد با سند خود از ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت می کند که فرمود: **إِنِّي أُوشِكُ أَنْ أَدْعَى فَأَجِيبَ، وَ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي، كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي. وَ إِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي: أَنَّهَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ**

^۱ السيرة النبوية» طبع بيروت، دار إحياء التراث العربي، ج ٤، ص ٢٩٩ و ص ٣٠٠، و «تاريخ طبری» طبع استقامت، ج ٢، ص ٤٣١.

^۲ طبقات» ابن سعد، طبع بيروت، ج ٢، ص ١٩٤.

۱ از ادله عظمت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام آنست که او را رسول خدا صلی الله علیه و آله در هیچ لشگری تحت فرمان کسی قرار نداد و در هر لشگری که او را می فرستاد، فرمانده بود. در سپاهی که برای فتح خیبر ابوبکر و سپس عمر را فرمانده کرد و آنها پا به هزیمت و فرار نهادند، امیرالمؤمنین علیه السلام نبود. اما فردا که فرمود: علم جنگ را به کسی می دهم که فرار نیست و کزّار است و محبّ و محبوب خدا و رسول خداست، و به علی علیه السلام داد و او را فرمانده نمود، ابوبکر و عمر را در زیر لوای آن حضرت مأمور کرد. در سریه اسامه بن زید که وجوه و اعلام مهاجرین و انصار را تحت فرمان و مأمور امر اسامه نمود امیرالمؤمنین علیه السلام را مأمور نکرد. و این برای آن بود که به همه نشان دهد اسامه هفده ساله - و یا هجده ساله و یا نوزده ساله، و یا بیست ساله، و هیچکس از این مقدار بیشتر نگفته است - را فرمانده کرده و دیگران را از قابلیت فرماندگی انداخته است. در اینجا می بینیم ابن ابی الحدید معتزلی در قصیده رائیه خود که از قصائد سبع علویات است در مقام افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

و لا كان في بعث ابن زید مؤمراً

عَلَيْهِ لِيُضْحِيَ لَابْنِ زَيْدٍ مُؤَمَّرًا

و لا كان يوم الغار يهفؤ جنانه

حِذَارًا و لا يوم العریشِ تَسْتَرًا

و لا كان معزولاً غداة براءة

لا في صلوة أم فيها مؤخرًا

فتى لم يعرق فيه تيم ابن مرة

لا عبد اللات الخبيثة أعصوا

إمام هدى بالقرصِ أثر فاقضى

القرصُ ردّ القرصِ أبيض أزهرًا

«نزدیک است که من از طرف پروردگارم دعوت شوم و اجابت کنم، و من در میان شما دو متاع نفیس و گرانقدر باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت خود

يَزَاحِمُهُ جَبْرِيلُ تَحْتَ عِبَاءَةٍ ** لَهَا
قِيلَ: كُلِّ الصَّيْدِ فِي جَانِبِ الْفَرَا

(از قصیده دوم ابن ابی الحدید، با شرح سید محمد صاحب «مدارک» که با معلقات سبعة و قصیده برده در یک مجموعه طبع سنگی شده است.)
در اینجا ابن ابی الحدید در برابر مثالب ابوبکر، مناقب آن حضرت را می شمرد و می گوید که او در سپاه اسامه بن زید که او را رسول خدا امیر قرارداد بود قرار نگرفت تا اسامه امیر وی باشد. و در وقت هجرت که امیرالمؤمنین تا صبح در بستر پیامبر خسبید و ابوبکر در غار به پیغمبر پیوست و قلبش از ترس می تپید، دلش نتپید. و در جنگ بدر که امیرالمؤمنین به تنهایی سی و پنج نفر را کشت و سی و پنج نفر دیگر را مسلمانان با معاونت ملائکه کشتند، و ابوبکر در سایبانی که برای پیغمبر درست کرده بودند و خود را پنهان نموده بود؛ امیرالمؤمنین خود را پنهان نکرد. و در وقتی که ابوبکر را برای ارسال سوره براءت به مکه فرستاد و سپس او را عزل نمود و مأموریت را به امیرالمؤمنین داد، امیرالمؤمنین را معزول نساخت و هرگز در نماز جماعت مؤخر قرار نگرفت. علی آن جوانمردی است که رگ و ریشه تیم بن مرّه در خون او نبوده چون از طائفه و قبیله ابوبکر نبود، و رگ و ریشه اجداد رسول خدا در او بود، و او در زمانهای دراز و عصرهای متوالی همانند ابوبکر در مقابل بت لات خبیث به سجده در نیامد و آن را نپرستید. علی پیشوا و امام هدایت است که در حال افطار قرص نان خود را به سائل داد و بدین سبب قرص خورشید سپید و درخشان برای او برگشت. علی کسی است که در روز مباحله با نصارای نجران پیامبر او را با خود و فاطمه و حسنین علیهم السلام در زیر کسای یمانی برد و جبرائیل نیز خود را در زیر کسا داخل کرد و به افتخار همنشینی با وی مفتخر آمد. بدین جهت است که علی جامع فضایل و مناقب است، چنانچه در مثل مشهور آمده است که: تمام و کمال تمام صیدها و شکارهای خوش خوراک صحرائی را که بخواهی بیابی آن را در داخل شکم حمار وحشی جستجو کن که از همه لذیذتر و شکارش مشکلتر است.

را! کتاب خداوند که ریسمانی است که میان آسمان و زمین کشیده شده است، و عترت من که اهل بیت من می باشند. و تحقیقاً خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که: آن دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. اینک شما بنگرید که چگونه حقّ مرا در این دو یادگار بجامانده، رعایت می کنید؟!»

شیخ مفید در «ارشاد» گوید: و از اموری که بر فضیلت و برتری امیرالمؤمنین علیه السلام می افزاید و او را به جلالت رتبه و منزلت اختصاص می دهد، امور مختلف و متعددی است که بعد از حجّة الوداع برای رسول الله رخ داد و قضایا و حوادثی است که به قضا و قدر خداوندی اتّفاق افتاد. از جمله آنکه چون رسول الله دانست که ارتحالش از این جهان نزدیک است بنابر این آنچه را که بیانش لازم بود برای امت خویش بازگو کرد؛ فلهدا برای خود قائم مقام و خلیفه‌ای در میان مسلمین قرار داد و آنها را از اختلاف و فتنه پس از خود بر حذر داشت، و اکیداً آنان را به تمسّک به سنّت خود و اجماع و اتّفاق

توصیه و سفارش نمود، و بر اقتداء به عترت خود و اطاعت و نصرت و حراست و محافظت از آنها، و اعتصام و تمسک به ایشان در دین توصیه نمود، و از مخالفت و کناره گیری بر حذر داشت.

و از جمله بیاناتی که به اتفاق و اجماع بیان فرمود و روایات بر آن دلالت دارد این است که فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ.
أَلَا وَ إِنِّي سَأَلْتُكَمَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ! فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلَفُونِي
فِيهِمَا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ نَبَأَنِي أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى
يَلْقِيَانِي. وَسَأَلْتُ رَبِّي ذَلِكَ فَأَعْطَانِيهِ. أَلَا وَ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُهُمَا
فِيكُمْ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَا تَسْبِقُوهُمْ
فَتَفَرَّقُوا، وَ لَا تَقْصُرُوا عَنْهُمْ فَتَهْلِكُوا، وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ
فَأَيُّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ!

أَيُّهَا النَّاسُ! لَا الْفِينِكُمْ بَعْدِي تَرْجِعُونَ كَفَّارًا يُضْرَبُ
بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ! فَتَلَقُونِي فِي كِتَابَةِ كَبْحَرِ السَّيْلِ
الْجُرَّارِ! أَلَا وَ إِنِّي عَلَى بَنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخِي وَ
وَصِيِّ، يِقَاتِلُ بَعْدِي عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى
تَنْزِيلِهِ.

وَ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُومُ مَجْلِسًا بَعْدَ مَجْلِسٍ
بِمِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ وَ نَحْوِهِ.

«ای مردم! من جلو دار شما هستم و پیشاپیش
شما می روم، و شما پس از من بر من در کنار حوض
کوثر وارد می شوید! آگاه باشید که من از دو چیز ذی
قیمت و پربها از شما مؤاخذه می کنم، پس بنگرید که
چگونه مرا در آن دو حفظ نموده، شرائط خلافت را
بجای می آورید؟! چون خدای لطیف و خبیر به من
خبر داده است که آن دو از هم تفرّق پیدا نمی کنند تا
مرا دیدار کنند، و من از خدایم این تمنّی را نموده‌ام
و او مسئلت مرا برآورده و خواهش‌م را به من عطا
نموده است. آگاه باشید که من آن دو چیز را در میان
شما باقی گذاردم: کتاب خدا و عترت من که
اهل بیت من هستند، شما از ایشان سبقت نگیرید که
متفرّق و متشتّت می گردید، و از آنها عقب نیفتید و
عمداً کوتاهی نکنید که هلاک می شوید، و شما به
آنان چیزی را نیاموزید چرا که از شما داناترند.

ای مردم! من پس از خودم شما را چنین نیابم که
به کفر برگشته و بعضی گردن دیگر را بزنید آنگاه در

میان سپاهی همانند دریای سیل خروشان مرا دیدار کنید! آگاه باشید که علیّ بن ابیطالب برادر من و وصیّ من است، بعد از من با مردم برای قبول مفاد و تأویل قرآن جنگ می کند همان طور که من برای قبول ظاهر و تنزیل آن جنگ نموده ام. و رسول خداصلی الله علیه وآله پیوسته در مجلسی پس از مجلس دیگر این گفتار را تکرار نموده و تذکر می داد.»

سپس پرچم امارت را برای أسامة بن زید بن حارثه بست، و به او امر کرد تا با تمامی امت حرکت کند، و به سوی همان جایی که پدرش در بلاد روم شهید شد، برسد. و رأی رسول الله بر این شد که جماعتی از متقدّمان از مهاجرین و أنصار در عسکر اسامه باشند، تا اینکه هنگام رحلتش در مدینه کسی نباشد تا در ریاست اختلاف کند و طمع بر تقدّم در ریاست بر مردم داشته باشد، و امر خلافت و امامت برای آن کسی که خودش معین کرده است، محکم و مستحکم گردد و مُنازعی در این بین پیدا نشود.

رسول خداصلی الله علیه وآله روی همین منظور

عقد امارت را برای اسامه بست و در بیرون رفتن مخالفان و إخراجشان از مدینه جدّ و جهّد داشت و اسامه را مأمور نمود که مُعَسِّکَر خود را در یک فرسخی (جُرْف) خارج مدینه قرار دهد و مردم را تحریض و ترغیب بر خروج می نمود و از دو دلی و تلوّن و کندی و سستی جدّاً منع می نمود.

استغفار رسول خدا برای مردگان بقیع و اخبار

از روی آوردن فتنه‌ها

رسول خدا در همین امر بود که مرضی که در آن رحلت کرد به او عارض شد. و چون احساس مرض مرگ نمود^۱ دست علی را گرفت و به دنبال او

^۱ علامه آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع دوم، ص ۸۶ گوید: روزی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله جیش اسامه را تجهیز کردند و مرتب نمودند و وجوه مهاجرین و انصار مثل ابوبکر و عمر و ابو عبیده و سعد و امثالهم را در آن نهادند، چهار شب به آخر ماه صفر (۲۶ صفر) از سنه یازدهم هجرت بوده است. و فردای آن روز (۲۷ صفر) اسامه را طلبیدند و فرمودند: برو به سوی مقتل پدرت و با اسبان غازی آن زمین را فراگیر، من تو را امیر بر این لشگر قرار دادم. و در فردای آن روز (۲۸ صفر) مرض بر رسول خدا صلی الله علیه وآله روی داد و تب کرد، و در روز (۲۹ صفر) رسول خدا دید که آن جماعت در حرکت سنگینی می کنند حضرت به سوی آنان بیرون شد و آنها را بر سیر و حرکت ترغیب نمود و با دست مبارک خود، لواء جنگ را برای اسامه بست. و در ص ۸۷ گوید: جیش اسامه تا روز دهم شهر ربیع الأول از حرکت کندی و خودداری کرد تا حضرت در این روز که روز شنبه بود و دو روز به ارتحالش مانده بود، دستمال بر سر بسته و با حالت شدت مرض بیرون رفت و خطبه خواند و با

جماعتی از مردم بودند و متوجه به سوی بقیع شد و به همراهانش گفت: من مأمور شده ام برای مردگان بقیع استغفار کنم. مردم با پیامبر آمدند تا در میان قبور بقیع رسیدند. پیامبر گفت: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، لِيَهْتِكُمْ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ بِمَا فِيهِ النَّاسُ! أَقْبَلْتِ الْفِتْنَ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يَتَّبِعُ أَوْلَهَا آخِرُهَا.

«سلام بر شما خفتگان در میان قبرها! گوارا باد برای شما سعادت و نجاتی که با آن از دنیا رفته اید و به فساد و فتنه امروز مردم مبتلا نشدید! فتنه ها همانند پاره های سیاه شب ظلمانی روی آورده است که آخرین آنها به دنبال و پیرو اولین آنهاست!»

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله برای اهل بقیع استغفار و طلب غفران طولانی نمود و روی به امیرالمؤمنین علیه السلام کرده گفت: جبرائیل در هر سال قرآن را یکبار عرضه می داشت و در امسال

حال غضب آنان را در طعن بر امارت اسامه نکوهش و سرزنش فرمود: و در ص ۸۸ گوید: در روز ۱۲ ربیعاًوّل اسامه با عمر و ابوعبیده به مدینه برگشتند در حالی که آنحضرت در حال جان دادن بود. فرجع الجیش باللّواء إلى المدینة.

أقول: این بنابر مشهور نزد عامّه است ولیکن خاصّه رحلت آنحضرت را در روز ۲۸ از ماه صفر گفته اند.

دوبار عرضه داشته است و من محملی برای آن نمی
یابم مگر رسیدن اجل و مردنم را.

و سپس فرمود: ای علی! مرا مخیر گردانیدند
میان خزائن دنیا و جاودان زیستن در دنیا و میان
بهشت، و من لقاء پروردگارم و بهشت را اختیار
نمودم. چون مرگ من فرارسید، مرا غسل بده و
عورت مرا بپوشان، زیرا اگر کسی چشمش بدان افتد
کور می شود.

در این حال رسول خدا به منزل مراجعت نمود و
سه روز به حالت تب گذراند، و سپس در حالی که
سر خود را با دستمالی بسته بود و با دست راست بر
امیرالمؤمنین علیه السلام و بر دست چپ بر فضل
بن عباس تکیه داده بود به سوی مسجد روان شد و
بر منبر بالا رفت و بروی آن نشست و گفت:

مَعَاشِرَ النَّاسِ! قَدْ حَانَ مِنِّي خُفُوقٌ مِّنْ بَيْنِ أَظْهُرِكُمْ،
فَمَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي عِدَةٌ فَلْيَأْتِنِي أُعْطِهِ إِيَّاهَا! وَمَنْ كَانَ لَهُ
عَلَى دِينٍ فَلْيُخْبِرْنِي بِهِ! مَعَاشِرَ النَّاسِ! لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ
أَحَدٍ شَيْءٌ يُعْطِيهِ بِهِ خَيْرًا أَوْ يَصْرِفُ عَنْهُ شَرًّا إِلَّا الْعَمَلُ!
أَيُّهَا النَّاسُ! لَا يَدْعِي مُدَّعٍ وَلَا يَتَمَنَّى مُتَمَنَّ، وَالَّذِي

بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَا يَنْجِي إِلَّا عَمَلٌ مَعَ رَحْمَةٍ، وَلَوْ عَصَيْتُ
هَوَيْتُ. اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ؟!^۱

«ای جماعت مردم نزدیک است که من از میان
شما پنهان شوم! به هر کس که وعده ای داده ام بیاید
وعده اش را بدهم. و کسی که از من طلبی دارد مرا
إعلام نماید! ای جماعت مردم! میان خدا و مردم
واسطه و سببی نیست که خداوند بدان علت خیری
را بدون عنایت کند و یا شرّی را از او برگرداند، مگر
عمل. ای جماعت مردم!

بنابر این هیچ مدّعی نمی تواند ادّعا کند و هیچ
آرزومندی نمی تواند آرزو داشته باشد که وی بدون
عمل به جهت دیگری به بهشت می رود و یا از جهنّم
برکنار می شود. قسم به آن خدائی که مرا به حقّ
برانگیخته است، چیزی نمی تواند نجات دهد مگر

^۱ این روایت را ابن ابی الحدید نیز در «شرح نهج البلاغة» خود از طبع مصر
در دار احیاء الکتب العربیة الکبری، ج ۲، ص ۵۶۱ در شرح خطبه شماره ۱۹۵
از «نهج البلاغة» روایت نموده است و آن خطبه در دعوت آن حضرت است
به جهاد مردم و بیان منزلت و خصوصیت خود نسبت به رسول خداصلی
الله علیه وآله و کیفیت مرگ رسول خدا و هبوط و صعود فرشتگان. و خطبه
با این عبارت شروع می شود: و لقد عَلِمَ المستحفظون من أصحاب
محمدصلی الله علیه وآله: أنّی لم أردّ علی الله و علی رسوله ساعة قطّ.

عمل انسان توأم با رحمت خداوند. و اگر من هم گناه کنم سقوط می کنم. بار پروردگارا! تو گواه باش که آیا من تبلیغ کردم و آنچه بر عهده داشتم رساندم؟! «

۱ در «غایة المرام» ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸ حدیث اول از خاصه از شیخ صدوق با سند متصل خود از حذیفة بن أسید روایت می کند که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که می فرمود: معاشر الناس! إِنِّي فَرَطُكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضِ، حَوْضاً مَا بَيْنَ بُصْرَى وَصَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ النُّجُومِ قَدْحَانَ مِنَ فَضَّةٍ، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ حَتَّى تَرُدُّونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا؟ الثَّقَلَيْنِ الْأَكْبَرِ كِتَابَ اللَّهِ سَبَبَ طَرْفِهِ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرْفِهِ بِيَدِكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَارْتَضَلُوا وَارْتَضَلُوا فِي عِطْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. مَعَاشِرَ أَصْحَابِي! كَأَنِّي عَلَى الْحَوْضِ أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ؛ وَسَوْفَ تُوَخَّرُ أَنْاسٌ دُونِي فَأَقُولُ يَا رَبِّ! مَنِّي وَمَنْ أُمَّتِي. فَيَقَالُ: يَا مُحَمَّدُ هَلْ شَعَرْتَ

ایستادن پیامبر بعنوان امام جماعت و عدم اجازه

به ابوبکر و عمر

پس از این خطبه، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از منبر به زیر آمد و با مردم نماز خفیفی ادا کرد و داخل منزلش شد و در آن وقت، در حجره اُمّ سلمه بود، و یکروز یا دو روز در آنجا توقّف فرمود. آنگاه عائشه به سوی اُمّ سلمه - رضی الله عنها - آمد، و از او درخواست کرد تا رسول خدا را به حجره خود برد و خود مباشرت مرض او کند، و از سایر زنان رسول الله نیز درخواست

بما عملوا؟ انهم ما رجعوا بعدک یرجعون علی أعقابهم. ثم قال: اوصیکم فی عترتی خیراً و أهل بیتی. فقام إلیه سلمان فقال: یا رسول الله! من الأئمة بعدک؟ أما هم من عترتک؟ فقال: هم الأئمة من بعدی من عترتی عدد نعباء بنی اسرائیل تسعة من صلب الحسین، أعطاهم الله علمی و فهمی، فلاتعلموهم فانهم أعلم منکم، و اتبعوهم فانهم مع الحقّ و الحقّ معهم علیهم السلام.

کرد، همگی اِذْن دادند، و رسول خدا به حجره‌ای که عائشه در آن سکنی داشت منتقل شد، و چند روز مرضش به طول انجامید و شدت کرد. بلال هنگام نماز صبح آمد و رسول الله صلی الله علیه وآله در تاب مرض بود، بلال ندا کرد: الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمْ اللهُ. رسول خدا از ندای بلال متوجه موقع نماز شد و گفت: بعضی از مردم با مردم نماز بخوانند. من الآن به توجه نفس خویش مشغولم. عائشه گفت: امر کنید ابوبکر نماز کند، حفصه گفت: امر کنید عمر نماز کند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله چون دید این دو نفر در حالی که هنوز خودش زنده است این طور حریصند در اینکه آوازه پدر خود را بلند کنند و جلال و عظمتش را بنمایانند، و مفتون و شیفته این نام و نشان هستند، فرمود: **أَكْفُنَ فَإِنَّكَ صَوِيحِبَاتُ يَوْسُفَ!** «دست از این شخصیت طلبی بردارید، شما تحقیقاً مانند زنان فتنه گر زمان یوسف می باشید که هر یک در پنهانی برای یوسف پیغام عمل شنیع و مراوده فرستادند!»

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از ترس آنکه مبادا یکی از آن دو نفر با مردم نماز بخوانند، خود برخاست که به مسجد برود. پیامبر آن دو را امر کرده بود که با اُسامه از مدینه خارج گردند، و خبری از تخلف آنها نداشت. أمّا چون از عائشه و حفصه آن گفتارشان را شنید، دانست که آنها از امر وی تخلف نموده اند.

پیامبر صلی الله علیه وآله در رفتن به مسجد مبادرت کرد برای آنکه فتنه را بخواباند و شبهه را زایل نماید. و چون ایستاد از شدت ضعف قدرت آن را نداشت که بر روی زمین قرار گیرد. دستهای او را علی بن ابیطالب علیه السلام و فضل بن عباس گرفتند و او بر آنها تکیه داده و در حالی که از شدت مرض و ضعف پایهای مبارکش بر زمین کشیده می شد داخل مسجد شد.

چون داخل مسجد شد، دید ابوبکر مبادرت به نماز کرده است و در محراب ایستاده است. حضرت با دست خود اشاره فرمود که: عقب برو! ابوبکر عقب رفت، و رسول خدا جای او ایستاد و تکبیر

گفت و همان نمازی را که ابوبکر خوانده بود از اوّل شروع کرد و اعتنائی بر مقداری از نماز که ابوبکر خوانده بود ننمود.

چون رسول خدا به منزل بازگشت ابوبکر و عمر را با جماعتی که در مسجد حضور داشتند نزد خود فراخواند، و سپس فرمود: **أَلَمْ أَمُرْكُمْ أَنْ تُنْفِذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ؟! «آیا من به شما امر نکردم که لشکر اسامه را روان سازید؟!»**

گفتند: **بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ «آری ای رسول خدا!»**

حضرت فرمود: **فَلِمَ تَأَخَّرْتُمْ عَنْ أَمْرِي؟! «پس چرا از اجراء امر من تأخیر کردید؟!»**

ابوبکر گفت: من خارج شدم پس از آن برگشتم تا دیدار و عهدم را با تو تجدید نمایم! عمر گفت: من از مدینه بیرون نرفتم برای آنکه دوست نداشتم احوال تو را از قافله بپرسم!

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: **نَفِّذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ! نَفِّذُوا جَيْشَ أُسَامَةَ! سه بار فرمود:**

«جیش اسامه را بیرون برید! جیش اسامه را حرکت دهید.» و سپس از ناراحتی و تعبى که پیدا کرده بود

و از غصّه و اُسفی که بر وی عارض شده بود، بیهوش شد^۱. لحظه ای بیهوش ماند و مسلمین صدا به گریه بلند کردند و ناله و زاری از زنان و اولاد آن حضرت و زنان مسلمین و جمیع حضّار از مسلمانان بالا گرفت.

منع عمر از آوردن قلم و دوات و نسبت یاهو گویی به پیامبر

در این حال رسول خداصلی الله علیه وآله به هوش آمد و نگاهی به آنها نمود و گفت: **اَتُّونِي بِدَوَاةٍ**

^۱ آیه الله سید شرفالدین عاملی در «الفصول المهمّة» طبع دوم ص ۹۰ گوید: اسامه هفده ساله بود که رسول خدا وی را بر آنان امارت داد بنابر قول اظهر. و گفته شده است: هجده ساله، و گفته شده است: نوزده ساله، و گفته شده است بیست ساله. و کسی نگفته است که از بیست سال بیشتر داشته است. رسول اکرم این جوان نوحاسته را امیر آنها نمود برای آنکه گردن بعضی از گردنکشان را بپیچد و سرکشی و شموسی (چموشی) چموشان و قلداران را برگرداند و زمینه امن و ایمنی فراهم آورد برای آینده که در صورت تأمیر یکی از آنان تنافس و نزاعی پیدا نشود. اما ایشان به خوبی از تدبیر رسول خدا آگاه بودند، و اولاً در تأمیر اسامه طعن زدند، و ثانیاً از سیر و حرکت با وی تناقل ورزیدند، و ثالثاً از جُرْف تجاوز نکردند تا رسول خدا به پروردگارش ملحق شد، و رابعاً اهتمام نمودند تا بعث اسامه را لغو کنند و لواء برافراشته را بگشایند و فرود آورند و اسامه را عزل نمایند، و خامساً افراد کثیری از ایشان از معیت و همراهی با اسامه تخلف نمودند. این پنج مورد است که در این سَرِیه نصوص صریح رسول الله و تأکید جلیّ او را زیر پا گذاشتند و رأی خود را در این گونه از امور سیاسی بر رأی رسول خدا مقدم داشتند و اجتهاد روشن در برابر تعبد و نصّ نمودند.

وَ كَيْفٍ لِأَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا! «دوات و

کتف برای من بیاورید تا من برای شما نوشته ای بنویسم که در اثر آن ابداً گمراه نشوید!»

در این حال نیز پیامبر بیهوش شد. بعضی از حاضران برخاستند تا دوات و کتفی بیاورند. عُمَرُ گفت: **ازِجْعُ فَإِنَّهُ يَهْجُرُ** «برگرد! او هذیان می گوید.» آن مرد برگشت و حاضران در مجلس از کوتاهی کردن در احضار دوات و کتف پشیمان بودند و در میان خود زبان به ملامت یکدیگر گشوده می گفتند: **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**. ما از مخالفت امر رسول خدا ترسناکیم.

چون رسول خدا به هوش آمد، بعضی گفتند: اینک برای تو دوات و کتف بیاوریم ای رسول خدا؟!

فرمود: **أَبْعَدَ الَّذِي قُلْتُمْ؟! لَا، وَلَكِنِّي أَوْصِيكُمْ بِأَهْلِ بَيْتِي خَيْرًا**. «آیا پس از آنچه گفتید؟! نه، ولیکن من به شما سفارش می کنم که با اهل بیت من به خوبی عمل کنید!» پیامبر روی خود را از آن مردم برگردانید. آنها برخاستند و عبّاس و فضل بن عبّاس

و علی بن ابیطالب علیه السلام و اهل بیت او فقط
باقی ماندند.

عبّاس گفت: اگر امر امارت پس از تو در ما
مستقر می شود ما را بدان بشارت بده و اگر می دانی
که ما محکوم امارتهای غیر خواهیم شد، سفارش ما
را به آنها بنما! رسول خدا فرمود: **أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ**
مِنْ بَعْدِي! «شما بعد از من مورد تعدی و ستم قرار
خواهید گرفت.» و دیگر رسول خدا سکوت
کرد.^۱ جماعت حاضر برخاستند و از حیات رسول
الله مأیوس شده و در حال گریه بیرون رفتند.^۲

آنچه را که ما در اینجا آوردیم از عالم بصیر فقیه

^۱ شیخ مفید در «امالی» طبع جامعة المدرّسین، ص ۲۱۲ با سند متصل خود
از زید بن علی بن الحسین از پدرش علیهم السلام روایت کرده است که
گفت: رسول خدا در مرضی که با آن رحلت نمود، سرش را در دامن امّ
الفضل گذارد و بیهوش شد، قطره‌های از قطرات اشگ امّ الفضل بر گونه
رسول خدا افتاده چشمان خود را گشود و گفت: مالک یا امّ الفضل؟! «چرا
گریه می کنی ای امّ الفضل؟! امّ الفضل گفت: نُعِيتَ إِلَيْنَا نَفْسُكَ، و أَخْبَرْتَنَا
أَنَّكَ مَيِّتٌ. فان یکن الأمر لنا فبشّرنا، و إن یکن فی غیرنا فأوص بنا. «خبر
مرگت به ما رسیده است، و تو ما را مطلع نموده‌ای که می میری! پس اگر
امارت در ماست ما را بشارت بده! و اگر در غیر ماست سفارش ما را بکن.»
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أَنْتُمُ الْمُقَهَّورُونَ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي!
«شما پس از من مقهور می شوید و مورد ظلم و تعدی قرار می گیرید بدون
آنکه یار و یآوری داشته باشید!»

^۲ ارشاد مفید «طبع سنگی ص ۹۷ تا ص ۱۰۱ و طبع حروفی ص ۱۶۵ تا ص
۱۷۱، فصل ۵۲.

و متکلم شیعه أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان،
شیخ مفید است که در سال ۳۳۶ و یا ۳۳۸ متولد، و
در سنه ۴۱۳ هجری قمری رحلت کرده و عظمت و
جلالش از توصیف بیرون است.